

میرالوترب و ارفع خان حبشی و جبارخان و اختیارالملک حرام آستان ملائک آشیان و رسک لوتی  
 نوابان انتظام یافتند و سلطان مظفر از شیرخان جدا شده بلازمیت خلیفه الهی آمد خود و نور و مرهم خسروان  
 شد و دولت گریبان مستی گشت و گجرات داخل ممالک محروسه حضرت خلیفه الهی شد و دیگر وقایع سلطان  
 مظفرخان و گجراتیان در ضمن احوال خیرمال حضرت خلیفه الهی مذکورست ایام حکومت سلطان مظفر سیزده  
 سال و چند ماه بود طبقه از حکومت سلاطین بنگال برضامتراریاب الالباب پیشه ماند چون ابتداء از اسلام  
 و بلاء بنگال که از ملک محمد نجیب الوداد امراء که اسلاطین قطب الدین ایبک عبده بعد از وی پیغمبر امر اسلاطین دلی  
 حکومت کردند و قانع آنها در ضمن سلاطین دلی مذکور گشته و چون ملک فخرالدین که سلاطین از قدرخان حاکم بنگال  
 از گماشتگان محمد بن تغلق شاه بود او را گشته هم سلطنت بر خود اطلاق کرد و بعد از سلطنت بنگال جدا شد  
 دست تصرف سلاطین دلی بایشان رسید و از بی مراسم اسم سلطنت بر خود را ندانند ابتداء طبقه بنگال از  
 ملک فخرالدین نمود و هفت سلطان فخرالدین دو سال و چند ماه سلطان علاء الدین یک سال و هفت ماه  
 سلطان شمس الدین شانزده سال و چند ماه سلطان سکندر بن شمس الدین پنج سال و چند ماه سلطان  
 غیاث الدین بن سکندر هفت سال سلطان السلاطین بنه سال سلطان شمس الدین بن سلطان  
 السلاطین سه سال راجه کانس هفت سال سلطان جلال الدین بن کانس هفده سال سلطان احمد بن  
 جلال الدین شانزده سال سلطان ناصر الدین احمد هفت روز سلطان ناصر شاه دو سال بارک شاه  
 هفده سال یوسف شاه هفت سال سکندر شاه نیم روز و پنج هفت سال و پنج ماه بود بارک شاه  
 خواجه سرا و ونیم ماه فیروز شاه سه سال محمود شاه بن بر فیروز یک سال و پنج ماه علاء الدین  
 هفت و هفت سال نصیر شاه بن علاء الدین یازده سال و کر سلطان فخرالدین ملک  
 فخرالدین سلاطین قدرخان بوده و بیعت خود را بعد گشته نام سلطنت بر خود اطلاق کرده مخلص نام  
 غلام خود را بالشکر آراسته باقصای بنگال فرستاد و ملک علی مبارک حاض شد که قدرخان بخلص جنگ  
 کرده او را گشته تمام آسان و چشم که همراه او بود متصرف شد و سلطان فخرالدین چون نو دولت بود و از  
 مردم اطمینان خاطر نداشت نتوانست بر سر علی مبارک رفت و آخر الامر ملک علی مبارک خود را سلطان علی  
 خطاب داده بر سر سلطان فخرالدین رفت و در سنه احدی و اربعین و سبعمائة او را در جنگ زنده بست  
 آورده سیاست رسانید و تهازه در لکنوتی گذاشته بدبار بنگال مراجعت نمودند مدت حکومت سلطان  
 فخرالدین دو سال و چند ماه بود و کر سلطنت سلطان علاء الدین چون سلطان فخرالدین  
 مقتل آورده با ستمها تمام در لکنوتی تهازه گذاشته متوجه بنگال گردید و بعد از چند روز ملک حاجی الیاس

۱۰

علانی کہ در لکنوتی نامزد فرموده لشکر را بخود یار و موافق ساخته سلطان علاء الدین را کشت و خود را  
 سلطان شمس الدین بہتکرہ لقب گذاشت چون علاء الدین کشتہ شد بآبر لکنوتی و بنگالہ متصرف گردید و کشت  
 سلطان علاء الدین یکسال و چند ماہ بود کہ سلطنت سلطان شمس الدین بہتکرہ چون  
 علاء الدین کشتہ شد و تمام مملکت لکنوتی و بنگالہ بتصرف الیاس درآمد اتفاق امر خود را سلطان  
 شمس الدین خطاب داد و خطبہ بنام خود خواند و در استر ضای مروج و دوجوئی سیاہ کمال سعی مبذول  
 میداشت و بعد از چند گاہ سامان لشکر نموده بجای نگر رفت و از انخد و وفیلان بزرگ بدست آورده  
 بدار الملک خود مراجعت نمود تا سیزده سال و چند ماہ سلاطین دلی متعز من او نشدند و او در کمال استقلال  
 با سلطنت میپرداخت تا آنکہ در سہم شوال سنہ اربع و خمین و سبعمائتہ سلطان فیروز شاہ رجب از دلی متوجہ  
 لکنوتی گردید سلطان شمس الدین بقلعہ اگردالہ متحصن شدہ تمام ولایت بنگالہ را خالی گذاشت سلطان فیروز چون شنید  
 کہ او با اگردالہ متحصن شدہ از راہ متوجہ اگردالہ گشت چون بحوالی اگردالہ رسید سلطان شمس الدین از قلعہ برآمدہ جنگ صف کرد  
 و از طرفین مردم بسیار کشتہ شدند و سلطان شمس الدین گریختہ با اگردالہ متحصن جست و وفیلان بزرگ از با جنگ آوردند  
 بدست مردم سلطان فیروز شاہ افتاد چون بر ستار سیدہ بود بارندگی بسیار شد سلطان فیروز شاہ یازدہم رجب ایام  
 بدلی مراجعت کرد و چون سلطان فیروز شاہ بدلی رفت در سنہ خمس و سبعمائتہ سلطان شمس الدین پیشکش بسیار کرد لائق سلاطین با  
 مصحوب رسولان بخدمت سلطان فیروز شاہ فرستادہ سعادت خواست سلطان فیروز شاہ نیز  
 التفات مسلوک داشته رسولانرا خلعتا دادہ خصت انصاف از رانی داشت سلطان شمس الدین  
 در آخر سنہ شش و خمین و سبعمائتہ ملک تاج الدین را با پیشکش بسیار بدلی فرستاد و سلطان فیروز شاہ  
 از پیشش تفقد احوال رسولان فرمودہ بعد از چند روز اسیان تازی و ترکے با تحف و ہدایای دیگر مصحوب  
 ملک سیف الدین شجرتہ قبل بجمت سلطان شمس الدین فرستاد و ہنوز ملک سیف الدین و ملک تاج الدین  
 از بہار گذشتہ بودند کہ سلطان شمس الدین فوت شد و ملک سیف الدین حسب حکم اسیان را با امر بہار داد  
 و ملک سیف الدین خود بدلی آمد مدت سلطنت سلطان شمس الدین شانزده سال و چند ماہ بود و ذکر سلطان  
 سکندر دین سلطان شمس الدین چون سلطان شمس الدین رحلت نمود امر او سران کردہ روز سوم فرزند  
 بزرگ او را اسکندر شاہ خطاب دادہ بر تخت سلطنت اجلاس نمودند و بید صل و احسان در دادہ با سلطنت  
 مشغول شد و استر ضای خاطر سلطان فیروز شاہ را ہم داشتہ پنجاہ سلسلہ قبل و اقسام اقمشہ برسم پیشکش  
 بخدمت سلطان فیروز شاہ فرستاد و درین وقت سلطان فیروز شاہ بہ شہر بنگالہ در سنہ ستین و سبعمائتہ متوجہ  
 لکنوتی گردیدہ چون بجد و دیندہ رسید سلطان سکندر رسم بدر پیش گرفته در حصار اگردالہ متحصن گشت و



ناصر شاه خطاب دادند و طبقات مردم از وسیع و شریف و خور و بزرگ در مہدایان مرزہ الحال فارغ الی  
شدند و آخرتاً پنج اثنی و ستین و شانزہ حلت نمود مدت سلطنت او سال بود و کہ سلطنت باریکشا  
چون ناصر شاه وفات یافت امر او بزرگان باریک شاه را اجلاس نمودند و در زمان او سکنہ شہر و سپاہ  
آسودہ حال بودند و نیز بعیش و عشرت میگذرایند چون طومار حیات و زندگانی او نوردیدہ شد و رسنہ شمع  
و سبعین و شانزہ حلت نمود مدت سلطنت ہفدہ سال بود و کہ حکومت یوسف شاه بعد از  
فوت باریک شاه امر او معارف ممالک یوسف شاه را بر سریر فرماندہی اجلاس نمودند اما با و شاہ علم  
و خیر خواہ و نیکخت بود و در سنہ سبع و شانزہ شروع در مرحلہ پیمای عالم عیسی نمود مدت سلطنت او  
ہفت سال و ششماہ بود و کہ سلطنت سکندر شاہ بعد از فوت یوسف شاه امر او وزیر ایان بفتح  
نظر سکندر شاہ را بر سریر جہانباہی اجلاس نمودند چون استحقاق این امر خلیز نداشت او را مغرول گردانید  
فتح شاہ را بر سرداری برداشتند مدت سلطنت او دو نیم روز بود و کہ سلطنت فتح شاہ بعد از عزل  
سکندر شاہ امر او بزرگان فتح شاہ را بر سرداری برداشتہ بر سریر سلطنت اجلاس نمودند او مقلد و انا بود  
و رسم ملوک و سلاطین سابق پیش نہاد ہمت خود ساختہ ہر کی را فراخور حالت و مراتب نوازشی فرمود و ابواب  
عیس و عشرت در زمان او بر روی مردم کشودہ شدہ چون در بلا و بنگالہ رسم بود کہ ہر شب پنجہزار پایک  
نوبت بچوکی حاضر میشدند علی الصباح بادشاہ ساعتی بر تخت برآمدہ سلام اینجاعت میگزفت و حضرت  
میداد و جماعتی دیگر حاضر میشدند نوبتی خواجہ سراہی فتح شاہ پایکان را بمال فریفتہ اورا بقتل آورد علی الصباح  
خود بر تخت برآمدہ سلام پایکان گرفت و این واقعہ در سنہ ستہ و ستعین سمیت ظہور یافت مدت حکومت  
فتح شاہ ہفت سال و پنجماہ بود و گویند سالی چند در بنگالہ چنین رسم شد کہ ہر گاہ کہ حاکم را کشتہ بر تخت می  
ہمہ مطیع و فرمان بردار شدند و کہ حکومت باریک شاہ چون خواجہ سراہی بیدولت صاحب  
خود را کشتہ نام بادشاہی بر خود نہاد ہر ما خواجہ سراہی بر دور او فرام آوردہ مردم دون و پست ہمت را بمال  
فریفتہ و ہموایعید دروغ مستظہر ساختہ بر کرد و خود جمع نمود روز بروز بر شوکت و قوت او فرود و عاقبت  
امرای بزرگ صاحب جمعیت یکدیگر اتفاق نمودہ نوبتی کردہ کردہ پایکان را بخود موافق ساختہ اورا کشتند  
مدت طغیان او دو نیم ماہ بود و کہ سلطنت فیروز شاہ چون خواجہ سراہی بلقب باریکشاہ  
کشتہ شد امر او معارف فیروز شاہ را بر سرداری برداشتند و او بادشاہی کریم و شفق بود چون طومار ایام  
زندگانی او مطوی شد و رسنہ شمع و ستعین و شانزہ باجل طبعی در گذشت و قولی آنکہ پایکان چوکی داد  
غدر نمودہ اورا کشتند مدت حکومت او سہ سال بود و کہ سلطنت محمود شاہ بن فیروز شاہ

چون فیروز شاه درگذشت امر او مردم بزرگ پسر او را سلطان محمود شاه خطاب داد و بر سر سلطنت اجلاس نمودند و او بادشاه متخلق باخلاق بزرگان بود و سیدی مظفر حبشی نام غلامی سرداران پائیکان را بخود موافق ساخته شبی محمود شاه را شهید کرد و علی الصبح بر تخت سلطنت برآمد خود را مظفر خطاب داد مدت سلطنت محمود شاه یکسال بود و ذکر سلطنت مظفر شاه حبشی چون مظفر شاه حبشی از روی تغلب و تسلط جانشین بزرگان شد تاریکی عالم را فرو گرفت و او مردی قتال و بیباک بود از علما و صلحا بسیار بشهادت رسانید و آخر علاء الدین نام یکی از سپاهیان او سرداران پائیکان را بخود یار و موافق ساخته شبی با سیزده نفر یک بجرم سرای او درآمده او را قتل آورده علی الصبح بر تخت نشسته خود را سلطان علاء الدین خطاب داد مدت سلطنت مظفر شاه حبشی سه سال و پنجاه بود و ذکر سلطنت سلطان علاء الدین چون سلطان علاء الدین مردی عاقل و دانا و سپاهی بود امر او اسیل رعایت کرد و بندگان خاص خود را نیز مراتب سر بلند و مناصب اجنبی رسانیده پائیکان را از چوکی دادن بر طرف کرد تا مضرتی با او نرسد علما و صلحا و بزرگان را از اطراف مملکت طلبیده تفقد احوال بجماعت نمود و کمال سعی و اهتمام در معموری بلاد بنگاله مبذول داشت و مواضع متعدد و محبت خرج لنگر قدوة لسا لکین شیخ نور قطب عالم قدس سره تعیین فرمود و هر سال از پای تخت خود اکرال بواسطه دریافت طواف مزار فاضل الانوار شیخ نور قطب بنده می آید از برکت اخلاق حمیده و سرسپندیده سالها دراز با سلطنت پرداخت تمام عمر او بعیش و عشرت گذشت و آخر در سنه تسع و عشرين و شصت با جمل طبعی درگذشت و مدت سلطنت او کست و هفت سال و چند ماه بود و ذکر سلطنت نصیر شاه چون سلطان علاء الدین رحلت نمود امر او بزرگان وقت از برده پسر او نصیر شاه را بسرواری برداشتند و او برادران خود را اعتبار نمود هر یکی را مناصف آنچه پدر عنایت نموده بود مقرر داشت و چون در سنه اثنی و ثلاثین و شصت حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی را قتل آورده مملکت دہلی را تصرف گشت امر او سران گروه افغانان گر ختیه بسطان نصیر شاه التجا آوردند بعد از چند روز سلطان محمود برادر سلطان ابراهیم نیز با او ملتی شده و او همه فراخور گنجایش وقت جاگیر لطف نموده و خبر سلطان ابراهیم را بجهت خود خواستگاری نمود و در سنه تسع و ثلاثین و شصت بواسطه حصول نسبت اخلاص و محبت تحفه های نفیس مصحوب ملک مرجان خواجہ سرا بخد مت سلطان بها در گجراتی فرستاد و ملک مرجان در قلعه سند و سلطان بها در ملازمت نمود و بخلعت خاصه سر فر از گشته بعد ازین احوال بنگالیان بنظر رسیدند نصیر شاه مدت یازده سال حکومت کرد و بعد از او در اندک مدت بنگاله تصرف شیر خان درآمده و چون

حضرت جنت آشیانی بتعاقب شیرخان بہنگالہ درآمد روزی چند جہانگیر قلی بیگ از جانب آنحضرت  
 حکومت کرد و باز شیرخان جہانگیر قلی بیگ را بقتل آورد و متصرف شد چنانچہ محل خویش مذکورست مدتی  
 محمدخان از امرای سلیم خان بن شیرخان حکومت کرد و بعد از او پسرش خود را بہا و خطاب داد و لوای  
 حکومت برافراخت و بعد از آن حکومت بہنگالہ و بہار سلیمان کرانی کہ از امرای سلیم خان بود قرار گرفت  
 و او مدت یکسال با استقلال حکومت کرد و ولایت او وسیع را نیز متصرف شد اگرچہ خطبہ بنام خود نکرده بود  
 اما خود را حضرت اعلیٰ سگفت و چون او در گذشت پسرش قائم مقام او شد حکومت او بسیزدہ روز  
 کشید کہ سعی خویشان کشتہ شد و حکومت بد او و برادر او قرار گرفت و او مدت دو سال حرکتہ المذکور  
 نموده تا در سنہ اتی و ثمانین و ستمائتہ داؤدخان از خانخان کہ سپہ سالار لشکر خلیفہ الہی بود شکست  
 یافت و بلا و بہنگالہ سترگشت و در سنہ اربع و ثمانین و ستمائتہ داؤد بدست خانجہان کہ بعد از خانخانان  
 بہ حکومت بہنگالہ سرفراز گشتہ بود بقتل رسید چنانچہ در محل خویش مذکور گشتہ و تا امروز کہ اشنی و الف  
 بہرست بلاد بہنگالہ و اکدالہ در تصرف اولیای دولت قاہرہست طبقہ سلاطین جوینپور  
 سلاطین شرقیہ کہ در بلا و جوینپور و آنجد و دفرمازواتی کردند از ابتدای سنہ اربع و ثمانین و ثمانائتہ کہ نو  
 و ہفت سال و چند ماہ سلطان ابراہیم شرقی چہل سال چند ماہ سلطان محمود بن ابراہیم بہت و یک سال  
 و چند ماہ سلطان محمود بن سلطان محمود پنج سال سلطان حسین بن محمود نوزدہ سال و کر سلطنت  
 سلطان الشرق مروست کہ چون نوبت سلطنت بسطان محمود بن سلطان محمود بن فیروز شاہ رسید ملک  
 سرور خواجہ سرار کہ سلطان محمد شاہ خطاب خواجہ جہانی دادہ بود بسطان الشرق مخاطب ساختہ  
 بولایت جوینپور شاہہ حکومت آنولایت از رانی داشت سلطان محمود را شوکت نماز سلطان الشرق استقلال  
 تمام یافتہ ستمدان پرگتہ کول و اناوہ و کپیڈ و بہراج را گوشمال دادہ از جانب دہلی تا پرگتہ کول را پری  
 و از جانب تا بہار و ترمہٹ محل در آورد و باز سر نو مملکت را رونقی پیدا کرد و فیصل و پیشگیسی کہ ہر سال از  
 دیار لگھوتی می آمد و چند سال بواسطہ زبونی حکام نہ رسیدہ باز یافت نمود چنان عظمت و شوکت او  
 در دل زمینداران قرار گرفت کہ ہر سال بطلب خراج مقرر جوینپور میفرستادند و در سنہ اشنی و ثمانائتہ ترک  
 غارتگر اجل ستاع حیات زندگانی سلطان الشرق را بغارت برد مدت حکومتش شانزودہ سال بود۔  
 و کر سلطنت مبارک شاہ شرقی چون سلطان الشرق وفات یافت و مقارن این  
 احوال امر حکومت دہلی پیش از پیش مختل شد و کار سلطنت از نظام افتاد و ملک مبارک شاہ و نفل  
 کہ پسر خواندہ سلطان الشرق بود با اتفاق امر او سرداران خود را مبارک شاہ خطاب دادہ لوای حکومت

برافراخت و در جوینور و دیگر بلادیکه در تصرف سلطان الشرق بود خطبه بنام او خوانند چون ملو اقبال خان رسید که سلطان الشرق فوت کرده و ملک مبلدک بلاد قزقل خود را مبارک شاه خطاب داده و در سینه اربع و ثمانمات لشکر گران فراهم آورده متوجه جوینور گردید و در اثناء راه مفسدان اناوہ و پاناویب نموده قنوج رسید و مبارک شاه نیز جمعیت نموده در مقابل آمد و چون آب گنگ در میان لشکر حائل بود تا دو ماه هر دو لشکر مقابل یکدیگر نشسته و هیچکدام پای جرات و مردانگی در میدان متورنها و متوانستند از آب گذشت جنگ ناکرده بدیار خود بازگشته و بعد از وصول جوینور مبارک شاه خبر رسید که سلطان محمود از کجرات برگشته بدلی آمد و ملو اقبال خان او را با خود گرفته باز متوجه قنوج شد بجزو اجتماع اینخبر شروع در استعداد لشکر نمود اما اهل باور ارضت نداد و در سینه اربع و ثمانمات داعی حق را اجابت نمود مدت سلطنت او کسبال چند ماه بود ذکر سلطان ابراهیم شریعتی بعد از فوت مبارک شاه امرای دولت شرقی برادر کتیر او را سلطان ابراهیم خطاب داده بر تخت سلطنت او را نیک حکومت اجلاس نمودند و طبقات انام در مهدا من و امان قرار گرفتند علما و بزرگان که از آشوت همان پریشان خاطر بودند جوینور که در آن ایام دارالامان بود سر بر آوردند و آن دار السلطنت از فرقدوم علما دارالعلم گردید چندان کتب و رسائل بنام او تصنیف شد مثل حاشیه هندی و بحر الموج و فتاوی ابراهیم شاهی و ارشاد و غیره و ملک و چون چون الهی قرین آن بادشاه عالم پرورد بود و لاجرم در عنفوان دولت تجارت و کاروانی از جمیع سلاطین هند و برضا معالی مقصد السبق ربود و در عهده ایام سلطنت لشکری فراهم آورده بدفع سلطنت محمود و ملو اقبال خان که خیال تخیر جوینور در سر داشتند متوجه گردید و چون در کنار آب گنگ هر دو لشکر مقابل یکدیگر فرو آمدند سلطان محمود بواسطه آنکه ملو اقبال خان در امور سلطنت او داخل نمیداد و در فضیل مہمات ملکی احیاناً برای درویت او رجوع نمیکرد و بہانہ شکار از اردوی خود برآمده بسطان ابراهیم پوسیت سلطان ابراهیم از نخوت و غرور براداری حق نیک موقف نشده در لوازم پیش تہا و ن و تشاہل نمود و سلطان محمود آرزوہ خاطر گشته خود را بقنوج رسانید و تہانہ دار قنوج را کہ از قبیل مبارک شاه الحامی بود او را این نزادہ ہر لوی میگفتند بر آورده قنوج را متصرف شد و بعد از وصول اینخبر قنوج را با او گذاشتہ سلطان ابراهیم جوینور و ملو اقبال خان بدلی مراجعت نمودند و در بعضی تواریخ بتطر رسید کہ رفتن سلطان محمود پیش مبارک شاه شرقی بودہ است و در ہمان ایام سلطان ابراهیم سلطنت رسید بود و مبارک شاه و ولایت حیات سپردہ و احد اعلم بالصواب و در سہ سہج و ثمانمات ملو اقبال خان باز آمدہ قنوج را محاصره نمود سلطان محمود با سعد و انصافہ خیلان متخصن گشتہ داد مردانگی داد ملو خاتب و خاسر بازگشتہ بدلی آمد و چون در سہ ثمان و ثمانمات ملو اقبال خان بز دست خضر خان در فواجی اجودہن گشتہ گشت چنانچہ مذکور شد سلطان محمود و ملک محمود را در قنوج گذاشتہ بدلی آمد بر سر آباہی کرام تکیہ زد و سلطان

جنگ

ابراهیم فرصت را غنیمت شمرده در سینه تشیع و ثمانانته بقصد تسخیر قنوج عازم گردید سلطان محمود بالشکر و بی شک و بی جنگ  
 سلطان ابراهیم روانه شد و هر دو لشکر بر کنار آب گنگ برابر یکدیگر فرود آمدند بعد از چند روز جنگ ناکرده بولای  
 خود بر یک مراجعت نمودند سلطان محمود چون بدلی رسید امر را رجعت جاگیر نمود سلطان ابراهیم باز  
 آمده قنوج را محاصره کرد بعد از آنکه مدت محاصره چهار ماه کشید بدو و کومک از دلی رسید ملک محمود امان  
 خواسته قنوج را سپرده سلطان ابراهیم قنوج را با اختیار خان حواله کرده بتسخیر دلی راهی شد در اثنا می راه  
 تا آغا خان بن سارنگ خان و ملک مرجان غلام ملو اقبال خان از دلی آمده پوستند سلطان ابراهیم  
 قوت و استظهار گرفته متوجه سنبل گشت چون بسنبل رسید اسد خان لودی سنبل را گذاشته گریخت سلطان  
 ابراهیم سنبل بتا آغا خان سپرده متوجه دلی شد در اثنا راه قضیه برین رفته نموده بلکه مان او چون بکنار  
 آب چون رسید سنبلان خبر آوردند که سلطان مظفر کجراتی ببالوه رسید بدو و کومک سلطان محمود می آید  
 سلطان ابراهیم عنان متور از دست داده متوجه جوپور شد سلطان محمود حکومت سنبل بدستور سابق و قدیم  
 باسد خان لودی داده بدلی مراجعت نموده و در سینه احدی و ثمانانته سلطان ابراهیم بر سر قلعه سیاه  
 آمد خضر خان درین وقت بسطنت دلی استقلال داشت از دلی بیخ او متوجه شد بعد از تلافی فریقین از صبح  
 تا شام معرکه قتال و جدال گرم بود روز دیگر گرگ آشتی کرده سلطان ابراهیم جوپور و خضر خان بدلی مراجعت  
 نمودند و در سینه سبع و ثمانانته شکست و ریخت سلطان ابراهیم درست شد و از متمردان اطراف  
 نواحی خاطر جمع فرموده داعیه تسخیر کالپی نموده با استعداد تمام متوجه شد و درین اثنا خبر رسید که سلطان هوشنگ  
 غوری نیز غنیمت تسخیر کالپی دارد چون هر دو با شاه قریب یکدیگر رسیدند کار جنگ بامروز و فردا رسید  
 سنبلان خبر آوردند که مبارکشاه و خضر خان از دلی لشکر عظیم فرام آورده بتسخیر جوپور عازم گشته سلطان ابراهیم  
 عنان اختیار از دست داده جوپور راهی شد سلطان هوشنگ بی نزاع کالپی را بدست آورده خطبه خود  
 خوانده بپند و مراجعت نموده و در سینه اربعین و ثمانانته معنی که داشت سلطان ابراهیم طاری گردید هر چند  
 معالجه نمودند فائده بران مترتب نشد و بالاخر داعی اجل را اجابت نمود مدت سلطنت چهل سال چند روز  
 بود و ذکر سلطنت سلطان محمود شرقی بن ابراهیم شرقی چون سلطان ابراهیم و ولایت حیات  
 سپرد پس بزرگ او سلطان محمود ریخت جوپور جلوس کرده قائم مقام پدر گشت بسایین امان خلائق  
 نقصان امطار احسان او سر نیز گشت و ممالک را از سر نو رونقی در واجی پدید آمد و مردم را بتهاج و خیر می  
 نمود و بعد از انتظام احوال سپاه و مملکت و تادیب معتمدان و متمردان در سینه سبع و اربعین ثمانانته  
 ایلی معتمدان با تخت و بدایا بخدمت سلطان محمود علی فرستاده پیغام نمود که نصیر خان جهان ولد قادر



قالبین کالپی قدم از جاوه شریعت محمدی بیرون نهاد راه ارتداد پیش گرفته است و قصبه شاه پور را که پیش از کالپی محمود و خراب ساخته مسلمانان را جلا وطن نموده و زنان مسلم را با کافران سپرده و چون از زمان سلطان سعید بهوشنگ شاه الی پیمانده اسلحه بودت و رابطه محبت بین الجانین استحکام پذیرفته بحکم قاضی عقل لازم نمود که این معنی مرا بر ضمیر حق مکشوف سازد اگر خصمت شود او را تا دیب نمود و شعاردین محمدی در آن دیار راج گرانند سلطان محمود خلجی در جواب فرمود که قبل ازین این سخنان از اراجیف بسمع رسیده بود و الا ان که قبل و قوه سلاطین اعلام نموده بمرتبه علم الیقین انجامید و برین تقدیر دفع آن فاجر بر جمیع سلاطین واجبست اگر افواج قاهره بتاویب مفسدان موات متوجهی شد این جانب بیخ اوعازم میگردد اکنون که آن سلطنت پناه این اراده کرده مبارک باشد لعلی بچون پور آمده این معنی معروض داشت سلطان محمود شرقی مسرور خاطر گردید بستی نزد خیر فیل برسم تحفه سلطان محمود خلجی فرستاد و استعداد لشکر نموده عازم کالپی گشت نصیر خان برین امر اطلاع یافت عریضه سلطان محمود خلجی مرسل داشت مضمون آنکه این دیار را سلطان سعید بهوشنگ شاه بامر حمت نموده سلطان محمود شرقی میخواست که بخله استیلا متصرف شود و حمایت فقیرین و متبعت سلطان لازم است سلطان محمود خلجی بعد از اطلاع بر مضمون کتابت مشتمل بر محبت و اخلاص مرقوم نموده علیخان را یا تحفه لایق نزد سلطان مرسل داشت و در آن مذکور ساخت که نصیر خان ضابطه کالپی از خوف الهی و از ترس آن شوکت و سنگاه تائب گشته قرار داده که تلافی و تدارک مافات نموده قدم از جاوه شریعت بیرون نهند و در القاد احکام سماوی تهاون و تکاسل جایز ندارد چون سلطان مرحوم بهوشنگ شاه این دیار را بقادر خان لطف نموده بود این طبقه در سلک انقیاد و اطاعت منسلک اند از خیریه انبیاء گذشته او در گذشته نموده تعرض سلا و اور سلبند هنوز جوار و عریضه علیخان رسیده بود که باز عرض داشت نصیر خان و رو یافت مضمون آنکه این فقیر از زمان بهوشنگ شاه حلقه اخلاص در کوشش و فاشیه اعتقاد برود و شادار و الا آن سلطان محمود شرقی بواسطه کینه و سینه و صلوات قدیم بر سر کالپی آمده شوکت ایندیار متصرف شده فقیر را جلای وطن کرد و زنان مسلم را اسیر ساخت و با وجودیکه سلطان محمود شرقی در تاویب نصیر خان خصمت حاصل نموده بود قانما نصیر خان بسیار محزون زاری نمود و در دوم شعبان سنه ثمان و اربعین ثمانی از اراجین بصوب چندیری و کالپی عازم گردیدند و در چندیری نصیر خان بلازمت رسیده از چندیری متوجه ابرج شد سلطان محمود شرقی بعد از استماع این خبر از کالپی بلا توقف استقبال نموده و سلطان محمود خلجی فوجی مقابل لشکر جوینور نامزد کرد و جسی دیگر را فرستاد تا ساقه لشکر جوینور را تاراج کنند و این جماعت رفته پس ماند های اردو را کشتند و هر چه یافتند بتاراج بردند و آنچه که در مقابل تعیین شده بود دست بمقابله و محاربه دراز نمودند و از طرفین مردم کار آمدنی گشتند و بالاخر

بجانب

طرفین بیدار بود قرار گرفتند صبح روز ذکر سلطان محمود و علی عا و الملک را فرستاد تا سر راه غنیمت رسانند  
غنیمت باین اراده مطلع شده در همان منزل که جای مضبوط و قلب بود توقف کرد و سلطان محمود و علی بر حکام  
منزل و توقف یافته فوجی را فرستاد تا فوجی کاپی را تا خندق و غنائم بسیار گرفته بازگشتند و چون موسم برستا  
وسید صلح گوزن نموده از انجام اجبت نمودند سلطان محمود و علی بپذیری آمد و سلطان محمود شری فرصت غنیمت  
دانشه لشکر تیاخت ولایت بر بار که ساکن آنجا صلح سلطان محمود و علی بود تا فرود فرمود سلطان محمود و علی فوجی  
بمد و کومک مقدم ولایت بر بار فرستاد و چون سلطان محمود و شری طاقت مقاومت نداشت سلطان  
خود در آمده فوج طغ شد و بعد از چند روز سلطان محمود مکتوبی بشیخ الاسلام شیخ چایلیند با که از بزرگان وقت  
بود سلطان محمود و علی نسبت ارادت و اعتقاد و با و درست میکرد و الحال در گنبد سلاطین مدفونست فرستاد و مضمون  
آنکه مسلمانان از هر دو طرف لشکر گشته میشوند لکن صلاح و در ذرت البین سعی فرمایند بهتر باشد و فرستاده سلطان  
محمود و شری در خدمت شیخ چایلیند ما چنین تقریر نمود که بالفعل عقبه رات را به نصیر خان می سپارم و بعد از رحبت  
سلطان محمود و علی بهار ماه عقبه ابرج و چرم و سایر برکنات کاپی که تصرف شرقیه در آمده آنرا نیز به نصیر خان  
خواهم گذاشت چون فرستاده سلطان محمود و شری آن مضمون بمرحمن شیخ چایلیند رسانید شیخ وکیل شری را  
بخادم خود همراه کرده بخدمت سلطان محمود و فرستاد و مکتوب نصیحت آمیز مرقوم فرموده مرسل داشت سلطان  
محمود و علی فرمود تا کاپی را ندید صلح صورت پذیر نیست اما نصیر خان چون جلای وطن بود گرفتن برگزیده رات را غنیمت  
دانشه بضر رسانیده که چون در حضور اشرف و در خدمت شیخ چایلیند ما وعده می نمایم تعیین است که تلفت  
نخواهد شد سلطان محمود و علی چون دید که صاحب معالیه باین صلح راضی است فرستاده سلطان محمود و شری را  
بمضمون طلبیده صلح را قبول نمود مشروط با اینکه بعد ازین تاریخ متعزض و لا و قادر شایخصو صا نصیر خان همان  
نگردد و عروت آخری قدیم عسا که او درین دیار نرسد و بعد از چهار ماه کاپی و قصبیات حواله نصیر خان بمان  
نماید چون اساس صلح متوجه ظاهر و باطن شیخ چایلیند است حکام پذیرفت سلطان محمود و علی فرستاد سلطان  
را مشمول انعام و اگر ام نموده خصمت فرمود و خود پر توالتفات بر متوطنان دار الملک مند و انداخت و سلطان  
محمود و شری نیز متوجه جوینور گردید و بعد از وصول جوینور دست بزدل و عطا از آستین جو و در سجا آوره بطبقا  
انام را علی اختلاف مراتب مملو ط و بهره مند گردانید و چون چند گاه در جوینور قرار گرفت و سپاه لشکر  
خود درست نمود متوجه ولایت چنار گردید و آن دیار را بنسب و تملک جنوده غنمدان آن ناحیت را  
علف بشمشیر گردانید و بعضی برکنات و قصبیات را متصرف گشته تاز و در خود آنجا گذاشت و سامان آن خود  
نموده جوینور معا و و ت فرموده بعد از چند روز بقصد بهاد و بنیت فرستاد و ولایت او و لیسید گردید و آن دیار

تاخته و تاراج نموده بتخامنا را شکست و خراب ساخته بفتح و فیروزی مراجعت کرده در سزائی و شین و ثمانا  
 بجوار رحمت ایزدی پیوست مدت سلطنت بست و یکسال و چند ماه بود که سلطان محمود بن محمود  
 چون سلطان محمود شرقی از میان رفت امرا و اربکان دولت شانه زاده بکن خان را که سپهر بزرگ او بود  
 بسطنت برداشته سلطان محمود شاه خطاب دادند چون او و بکار جهان داری بی مناسب بود کار  
 که نه لائق بود پیش گرفت امرا و اعیان ملک او را از حکومت معاف داشته برادر او حسین را بجکومت  
 برداشتند ایام او قریب پنج سال است و ذکر سلطنت سلطان حسین بن محمود شاه چون برادر  
 او محمود شاه و از کار مملکت معاف داشتند او را بجکومت برداشتند ای عدل و انصاف در دادند  
 و جمیع امرا و بزرگان مطیع و متقا و او گشتند چون بهای نهمت تسخیر بلاد در سر داشت سوار و هزار  
 چهار صد زنجیر نیل جمع نموده متوجه ولایت او دلیسه گشت و در اثنا سیر و یار ترهت پایمال حواش نموده  
 از متمدان آندیا را ناحیت خراج گرفت و چون بولایت او دلیسه رسید افواج نهب و تاراج باطراف و  
 اکناف بلا و فرستاد رای او دلیسه از روی عجز و چارگه در آمده و کیلی بخدمت سلطان فرستاده استخفا  
 جرائم و تقصیرات خود نموده سی زنجیر نیل و یکصد راس اسب و اقمشه و امتعه بسیار بر رسم پیشکش ارسال داشت  
 سلطان حسین از آن خود و بفتح و فیروزی مراجعت نموده بچونپور آمد و در سنه سبعین و ثمانا قلعہ بنارس را که بر ور  
 زمان ویران شده بود مرمت نموده در سنه احدی و سبعین و ثمانا امرا می خود را بجهت تسخیر قلعہ گوالیر فرستاد  
 چون محاصره بطول انجامید رای گوالیر پیشکش داده در سلک مطیعان مسلک گشت و در سنه ثمان و سبعین و  
 ثمانا سلطان حسین با خواهی ملکه جهان که جلیله و نتر سلطان علاء الدین بن محمد شاه بن فرید شاه بن سبکشا  
 بن خضر خان بود بایک لک چهل هزار سوار و یک هزار و چهار صد زنجیر نیل بهوای تسخیر دہلی بجنگ سلطان بھلول  
 لودی لوامی عزلت بر افراخت سلطان بھلول رسولی بخدمت سلطان محمود بطلبی فرستاده پیغام نمود که اگر  
 سلطان با ما در تشریف فرمایند تا قلعہ بیاض با ایشان متعلق باشد هنوز از مند و جواب نرسیده بود که سلطان حسین  
 اکثر ولایت دہلی را متصرف شد سلطان بھلول عجز و زاری را وسیله نجات خود ساخته پیغام نمود که بلاد دہلی را  
 تا ہزده کرد ہی بمن گذارند در سلک نوکران منتظم باشم و از جانب سلطان بدار و علی دہلی قیام نمایم سلطان  
 از غایت تکبر و تجبر ویرا بسمع رضا قبول اصفا فرمود و بالاخره سلطان بھلول اعتماد بر عیون و نصرت خداوند سے  
 نموده با ہزده هزار سوار از دہلی بر آمدہ رو برو سلطان حسین فرود آمد چون آب چون میان دو لشکر مائل بود  
 بر جنگ اقدام نمی کرد و اتفاق روزی لشکر بایں سلطان بھلول حسین بتاخت رفتہ بودند و غیر سرداران  
 کسی در اردو نبود لشکر بایں سلطان بھلول فرصت را ضیعت شمرده وقت استولاسپان در رویای چون

اندر

آئینہ جدید خیر سلطان حسین می گفتند از سخت و غرور قبول نمیکرد تا آنکه مردم سلطان بهلول دست  
 راج اندود در از کرد و اطراف اردو گرفتند و بی جنگ شکست بر سلطان حسین افتاد و ملکه جهان سا  
 ل حرم گرفتار شدند سلطان بهلول رعایت حق نمیکرد و در تقسیم و احترام ملکه جهان کوشید سامان  
 و ده بخدمت سلطان حسین فرستاد چون ملکه جهان سلطان بهلول باز در مغزو پوست او درامده شروع  
 را خوا نمود و سلطان ابرار داشت که سال دیگر استعداد لشکر نموده متوجه جنگ سلطان بهلول گشت و  
 ون مسافت اندک ماند سلطان بهلول رسولی فرستاد و پیغام داد که سلطان از تقصیرات من بگذرند  
 مرا بطور من بگذرانند که روزی بکار ایشان خواهم آمد چون تقریر برین رفته بود که دولت از خانواده سلاطین  
 مرقیه برد و اصلا گوش بر سخن او نکرد بعد ترتیب صفوف باز شکست بر لشکر جوینورا افتاد همچنین مرتبه دیگر  
 استعداد تمام آمده فرار پیش گرفت و در وقت چهارم کار بمرتبه سلطان حسین تنگ شده بود که خود را از آب  
 انداخته گریخت و این داستان مشهور و کامفصل در طبقه سلاطین دہلی مرقوم گردید و مرتبه چهارم سلطان  
 بهلول جوینورا بتصرف خود در آورده بار یک شاه پسر خود را در آنجا نصب کرد و سلطان حسین بر یک قطعه  
 ولایت خود که محصول آن بیخ کرد و بود قانع شده اوقات میگذرانید و سلطان بهلول طریقہ مرو  
 سلوک داشته متعرض نمی شد چون سلطان بهلول داعی حق را اجابت نمود و سلطنت سلطان  
 سکندر ابن بهلول مستقل گشت سلطان حسین بار یک شاه را بران آورد که متوجه دہلی شد و مملکت پدر را از بر  
 خود بماند و باین اراده از جوینورا عازم دہلی گشت چون جنگ واقع شد بار یک شاه گریخت جوینورا رفت و  
 بار دیگر استعداد نموده متوجه دہلی گشت و چون نوبت ثانی باز گریخت سلطان سکندر تعاقب نموده جوینورا  
 از تصرف او بر آورد چون نشان رفتند و فساد سلطان حسین بر بود و سلطان سکندر بر سر او وقت بعد از جنگ  
 آن ناحیت را که در تصرف سلطان حسین بود بجز متصرف شده سلطان حسین گریخت بطبعی بجا کم بجاکم گردید و سلطنتش  
 نوزده سال بود بعد از شکست چند سال و کرد و قید حیات مستعار مریون بود و بعد ازین سلطنت شرقی منتهی  
 گشت شش نفردت نود و هفت سال و چند ماه حکومت کرد و طبقہ مالوہ از سنہ تسع و ثمان تا سنہ  
 سبعین و ثمان تا که یکصد و شصت و سه سال باشد یازده نفر بعضی با بهالت و بعضی بوکالت حکومت کرده اند و  
 دلاور خان غوری بست سال ہوشنگ بن دلاور خان سی سال سلطان محمود بن ہوشنگ یک سال و  
 چند ماه سلطان محمود غلی چهار سال سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود بست سال سلطان ناصر الدین  
 بن غیاث الدین یازود سال و چهار ماه سلطان ناصر الدین محمود بست سال و شش ماه دلاور خان بہادر  
 گوری لوقا در شاہ شش سال شجاع خان بنیابت شیرخان افغان دوازده سال باز بہادر افغان

سال پوشیدہ نماز کہ بلا و مالوہ ملکیت وسیع ہمہ وقت حکام و ایشان دران بلا و می بودہ اندہا جہای کبار  
 درایان نامدار مثل راجہ بکر اجیت کہ مدار تاریخ ہنود برابتدای ظہور سلطنت اوست و راجہ ہوج و غیر ذلک کہ از راجا  
 ہندوستان بحکومت مالوہ امتیاز تمام داشتند از زمان سلطان محمود غزنوی ظہور اسلام دران بلا و شدن  
 گرفت و از سلاطین دہلی سلطان غیاث الدین بلبن بران مملکت استیلا یافت و بعد از و تا زمان سلطان  
 فیروز شاہ در تصرف سلطان دہلی میبود و دلاور خان غوری از قبل سلطان محمود بحکومت آن مملکت رسیدہ و  
 استقلال زد و از ان وقت حاکم مالوہ بنا طاعت سلطان دہلی بیرون رفت و باز وہ تن تا زمان  
 حضرت خلیفہ الہی از پی حکومت کردند ابتدا طبقہ مالوہ از زمان دلاور خان کردہ شد آوردہ کہ سلطان محمد بن  
 فیروز شاہ جمعی را کہ در ایام قرانی و ہمراہی کردہ بودند و وفا حقیقت در زیدہ بعد سلطنت رسیدن ہر یک را  
 رعایتنا کردہ چہار کس چہار ملک و او چہار کس سلطنت رسیدند ظفر خان بن وحید الملک را کجرات و  
 خضر خان بلتان و دیبا لہور و خواجہ سرد و خواجہ جہان را سلطان الشرق خطاب دادہ بچونپور و دلاور خان  
 غوری را مالوہ فرستاد ذکر دلاور خان غوری چون در سنہ تسع و ثمانماتہ دلاور خان بمالوہ  
 آمدہ بہ نیروی بازوی شجاعت و قوت رای صاحب ولایت مالوہ را در ضبط آوردہ چشم و خیم فراہم  
 آوردہ سر انجام نمود و دست تصرف متطلبہ الزامات و اکناف آن ملک کوتاہ ساخت و چون سلطان  
 محمد از میان رفت سلطان دہلی ضعیف شد و در ہند لوک طوائف بہم رسید او نیز سر از طاعت والی دہلی  
 پیچیدہ دعوی استقلال کرد و بطریق بادشاہان در آداب ملک داری سلوک پیش گرفت سالہا بکام  
 دل گذراندہ در سنہ تسع و عشرين و ثمانماتہ و دعیت حیات سپرد و در بعضی کتب نظر رسیدہ کہ سعی پس خود  
 الف خان مسموم گشت ایام حکومتش بہت سال بود ذکر سلطان ہوشنگ دلاور خان  
 الف خان کہ پسر دلاور خان بود قائم مقام گشتہ خطبہ و سکہ بنام خود کرد و چہر بادشاہی بر سر افراخت  
 خود را سلطان ہوشنگ لقب ساخت و امرا و بزرگان آن ناحیہ با وصیت کردند ہنوز مہمات اساس دولت  
 استحکام نیافتہ بود کہ منہیان خبر آوردند کہ سلطان مظفر گجراتی با جمین رسیدہ کہ الف خان دلاور خان  
 بواسطہ حطام دنیاوی زہر دادہ خود را ہوشنگ شاہ نام نہادہ و بواسطہ آنکہ میان دلاور خان سلطان  
 مظفر عقد اخوت بود سامان لشکر نمودہ متوجہ انجی و دست و در اوائل سنہ عشر و ثمانماتہ سلطان مظفر شجاع  
 و ہار فرود آمد و سلطان ہوشنگ با ہنگ جنگ از قلعہ و ہار آبرآمدہ با یکدیگر را میخندند آخر ہوشنگ فرار  
 نمودہ پناہ بقلعہ برد چون طاقت مقاومت در خود ندید امان خواستہ بخدمت سلطان مظفر سویت  
 و در بہان مجلس اورا برای او مقید ساختہ بمولکان سپرد و نصیر خان برادر خود را با جمیت تمام در قلعہ دلاور خان

گذاشته و خود بیخ و بن توجیه کجرات گردید و چون در سال اول نصیرخان و نصرخان ناکرده کار محمول  
 زیاده از مقدار راز را یا طلب داشتند و بد سلوکها گردید بعد از آنکه سلطان مظفر کجرات رفت لشکر مالوه فرست  
 غنیمت داشت نصیرخان را خواجه و راز در بار آورده تعاقب نموده بعضی پس ماندگان او را آزار رسانیدند و از حق  
 سلطان مظفر و بار گذاشته در قلعه مند و کبر بروج مشیده او با منطقه البروج لاف برتری میزد و طرح عمارت انداخت  
 موسی خان را که ابن عم سلطان هوشنگ بود بسرداری برداشتند و بعد از وصول این خبر کجرات هوشنگ شاه  
 عرضیه بخدمت سلطان مظفر فرستاد و مضمون آنکه خداوندگار جهانیان بجای پدر و عم فقیر میشود و سخنی که بعضی از بعض  
 بعضی رسانیده اند خدا تعالی داناست که خلاف واقع است و درین ایام سموع میشود که امرای مالوه نسبت  
 بخان عظیم نصرت خان بی ادبی کرده موسی خان را بر داری برداشته ولایت مالوه را متصرف شده  
 اگر فقیر را از خاک برداشته میرون قید احسان فرمایند لیکن که آن بلا و بدست افتد سلطان مظفر این را می  
 پس ندیده بعد از یک سال امر از حبس بر آورده در مقام رعایت او شد و از وعده گرفته سرانجام او نموده  
 در سنه احدی و عشر و ثمانه شاهزاده احمد شاه را بکوک سلطان هوشنگ شاه رخصت فرمود تا دوازده و آن خوا  
 را از تصرف امرای غدار بر آورده تسلیم او نماید احمد شاه دوازده و آن لواحق را از تصرف امرای آورده تفویض او نموده  
 خود بدار الملک پتن مراجعت نمود چون سلطان هوشنگ شاه روزی چند روز دوازده قرار گرفت و جمعی از خاصه  
 خیلان بروج شدند شخصی را بقلعه مند فرستادند امرای استمالت داده بجانب خود طلبید چون امرای سپاه خواهان  
 او بودند همه را سرور و خوشحال گشتند اما چون عیال و فرزندان همراه خود بقلعه مند برده بودند نتوانستند خدمت  
 او پیوست هوشنگ با معذرت دوازده بقیصیه بر رفت و هر روز مردم او بچنگ اومی آمدند و مجروح شده با او گشتند  
 چون قلعه مند و در نهایت حکام بود و هوشنگ شاه صلاح در آن دید که از آنجا کوچ نموده در ولایت قرار گیرد مردم  
 بقصبات و پرگنات فرستاده متصرف شود و در خلال این احوال ملک معینت که پسر سلطان هوشنگ بود بطلب  
 که مشهور بمیان آغا بود و طریق مشورت در میان آورده که اگر چه موسی خان جوان شایسته و پسر عم ما میشود لیکن  
 هوشنگ شاه در مردانگی و دانش و بر داری گوی مسابقه از اقران بر بوده و این مملکت را تا واکتساب آباد  
 میرسد و محمد را در ایام صبی در بجز شفقت والده من ترتیب یافته صلاح دانست که عنان مملکت و فرمانها را  
 میدادند او سپرده شود میان آغا گشتین ای ملک معینت نموده با اتفاق درست از قلعه مند و فرود آمده هوشنگ  
 شاه پیوستند هوشنگ ملک معینت را و عده نیابت داد و سرور و خوشحال گردانیده موسی خان از استماع این خبر  
 رفته امید سلطنت را بمقراض مایوسی بریده در کار خود متفکر شد و آخر الامر ملک معینت کس فرستاد که حجت  
 بودن من جای مقرر سازند تا قلعه مند را تسلیم نمایم و بعد از رو بدلی بسیار بجای مقرر نمودند موسی خان

قلعه را خالی ساخته بدر رفت و سلطان هوشنگ بر قلعه مند و برآمده در دارالامارت قرار گرفت ملک معینش  
 ملک الشرق خطاب داده امر وزارت با و مفوض فرمود و در کل امور نائب و قائم مقام خود ساخته و در ستم  
 نکت و عشر و ثمان نامه چون سلطان مظفر گجراتی اجابت داعی حق را اجابت نموده و امر سلطنت سلطان  
 بن محمد شاه بن مظفر منتقل گشت فیروز خان و بهیت خان پسران سلطان مظفر علم لغی و عدوان و خطه بروج  
 برافراختند و آمدند هوشنگ خواستند هوشنگ حقوق تربیت مظفر شاه و اعانت احمد شاه را بعقوق مبدل  
 ساخته متوجه ولایت گجرات گردید و کینه دیرینه او را بران داشت که در اندیا رفته قواعد مملکت مختل سازد  
 سلطان احمد بجز و اجتماع اینجانب لشکر گران آمده بروج را محاصره نمود و فیروز خان و بهیت خان از خوف سطوت  
 و استیلا بهیت کثرت سپاه احمد شاه را زمینار خواسته سلطان احمد پیوستند هوشنگ شاه از راه مراجعت  
 کرده بدبار آمد و این داستان بتفصیل در طبقه گجرات مرقوم است همین عرق تشویر و خجالت از حسین هوشنگ  
 حکمت نشده بود که باز ملک انقیتم عمل شنیع شد چون در سنه ۸۰۰ و ثمان نامه هوشنگ خبر رسید که سلطان احمد  
 گجراتی بر سر راه جبالاوار رفته و آنجا سفید است استعداد لشکر نموده باز متوجه گجرات گردید سلطان احمد بجز و وصول  
 اینجانب عازم دفع او گشت و چون بهر دو قریب یکدیگر رسیدند هوشنگ آمد و از راه جبالاوار رسید بی اختیار  
 بولایت خود مراجعت نمود و بعد از معاودت دیگر باره عرض زمینداران گجرات خصوصاً راجه نادوت و راجه  
 ایدر بخدمت سلطان هوشنگ پی در پی رسید که بار اول در خدمت کاری تساهل و کما سل رفته این مرتبه  
 در جان سپاری دقیقه فرو نگذاشت نخواهد شد و اگر سلطان متوجه گجرات شوند رای هر چند را بخدمت فرستم  
 که لشکر را بران ولالت نمایند که تا رسیدن ملک گجرات سلطان احمد واقف نشود و خجالت لاحق علاوه علاوه  
 سابق گشته سلطان هوشنگ را بران داشتند که استعداد لشکر نموده متوجه گجرات گردد و جهت امضای این باره  
 در سنه ۸۰۱ و عشرین و ثمان نامه با شوکت تمام مهرانه غریمت گجرات نمود و اتفاقاً دران امام سلطان احمد  
 بواسطه بعضی مصالح ملکی در حوالی سلطان پور بندر بار بود چون اینجانب او رسید تسکین ناره فتنه هوشنگ را جمیع امور مقدم  
 دانسته بتعمیل متوجه مهرانه شد و با وجود کثرت باریدگی در اندک مدت خود را رسانید با سوسان سلطان هوشنگ  
 چون بر قدم سلطان احمد اطلاع دادند مضطرب گشته زمیندارانیکه عارض فرستاده غبار فتنه و فساد برنگخته بودند  
 در حضور خود طلبید زبان ملامت کشوده حرفهای ناسزا بر زبان راند آخر الامر بهمان راهی که رفته بود پس سر خاریده  
 مراجعت کرد و سلطان احمد چند روز در قصبه مهرانه توقف فرموده با سپاه با و ملحق شود بعد از اجتماع لشکر در ماه صفر  
 متوجه ولایت مالوه شده کوچ متواتر در نواحی کالیاده فرود آمد و سلطان هوشنگ نیز آهنگ جنگ نموده چند تیر  
 پیش آمد بعد از جنگ گرنجه قلعه مند و رفت و مردم سلطان تا دروازه مند و قبا قب نموده پاره از قیل و چشم

بدست آوردند و خود نیز با عجز رفت و چند روز در آنجا توقف نموده افواج خود را با طراف ولایت فرستاده چون  
قلعه مند و بغایت مستحکم بود لاجرم عنان غریت بجانب دمار مصروف نمود و از آنجا خواست با همین زور و  
چون موسم برسات رسیده بود امر او وزیر امر و ضد داشتند که صلاح دولت در آنست که امسال برای الملک گجرات معاودت  
نموده مفسدانی را که باعث قتل و فساد بودند گوشمالی و تاویب بدین دو سال آینده بخاطر جمع تبخیر مالوه پردازند  
سلطان احمد پسرین قرار داده از دمار مراجعت نمود و بر قوا التفات بر ساکنان گجرات انداخت و در سنه اثنی و  
عشرین ثمانمائه چون آثار بجانب کاروانی از چین بود ملک محمود خان خطاب داد و باید در مهات ملکی شریک  
کرده و هر گاه بجای رفته ملک سعیت را در قلعه مند و گذاشته محمود خان را همراه خود میبرد تا مهات ملکی پردازد و در سنه  
خمسین و عشرین ثمانمائه سلطان هوشنگ یک هزار سوار از لشکر خود انتخاب نموده در لباس سو و اگران متوجه جاجنگ  
بگرفتند و اسپان نقره سرخنگ را که برای جاجنگ دوست میداشت و پاره متاع دیگر که در آن مملکت مردم رغبت  
بکنگرفتند خود همراه برود عرض سلطان ازین سفر آن بود که عوض آن اسپان متاع قبل انتخاب نموده بگیرد تا بقوت  
این از سلطان احمد شاه انتقام بستاند چون بجالی جاجنگ رسید شخصی ایش فرستاده اعلام داد که سو و اگر  
بزرگ بخت خریدن فیلان آمده اسپان نقره سرخنگ قماش و زمین بسیار همراه آورده رای جاجنگ گفت چرا  
از شهر دور فرود آمده فرستاده جواب داد که سو و اگر بسیار همراه دار و آب و صحرا دیده فرود آمده رای جاجنگ گفت  
که من فلان روز بقا فله خواهیم آمد باید که امروز اسپان را مستعد دارند و قماش بر زمین فراز کنند تا ملاحظه نموده  
عوض آن اگول خواهند فیل بدیم و اگر نند نقد بدیم چون فرستاده برگشته آمد سلطان هوشنگ مردم شهر را  
طلبیده محمد مجد گرفت که هر چه فرمایند عطا کند و انتظار آن روز میبرد چون روز رسید رای جاجنگ چهل نفر  
ایش از خود بقا فله فرستاد تا سو و اگران خوش کشته و از آمدن خود اعلام نموده پیغام داد که متاع را بکشائید  
و اسپان را مستعد سازند و سلطان هوشنگ مجموع فیلان را و این فرستاد و پاره متاع را بر زمین چید درین حال  
رای جاجنگ با پانصد کس بقلعه فرود آمد و قماش میدید چون موسم برسات بود ابری سیاه ظاهر شد و قطرات باران  
مستطاب گردید از آوازه و بعد و بیست برق فیلان رو بگریز نهادند و متاعی که بر زمین حیده بودند در زیر دست پائی فیلان  
خراب شد درین وقت غریب از اهل قافله بآمد و سلطان هوشنگ برسم سو و اگر پاره موی سروریش خود بکنند و گفت  
هر گاه متاع من خراب شده باشد که زنگی بخواهم خود با اتفاق سپاسیان بر اسپانی که قبل ازین مستعد ساخته بودند  
سوار شده بر فوج جاجنگ تا خت و بعد به اقل پای ثبات آن طایفه از جای رفت و قاعده قرار و اقتدار ایشان  
از هم فروریخت و پاره مردم را عطف شمشیر کردند پاره دیگر گریخته شتر رفتند و رای جاجنگ زنده بدست افتاده  
درین وقت اطلب از نموده که من هوشنگ شاه غوری ام که هست فیلان درین دیار آمده ام و زار



وامرا جاگیر رسول بخدمت فرستادند که هر چه رضای سلطان باشد قبول دارند سلطان جواب داد که عرض این  
 کرد و حیل نبود و جهت سودای فیل آمده بودم اموال من تلف شد راجه را بگو گرفته ام که در عوض فیل بستانم و در  
 جاگیر مقتدا و پنج فیل علی بخدمت سلطان هوشنگ فرستاد و معذرت خواستند هوشنگ شاه راست  
 جاگیر را که همراه گرفت و مراجعت کرد چون از سر ولایت او در گذشت و لاسا و دوجونی او نمود و خستش نمود  
 چون بشهر خود رسید چند فیل دیگر بخدمت او فرستاد و در راه بسطغان هوشنگ خبر رسید که سلطان احمد  
 باز ولایت مالوه در آره قلعه مندور را محاصره نمود هوشنگ چون قلعه کمره رسید رای که لرا طلبیده مقید  
 ساخت و کمره را متصرف شده متوجه مندو گردید و چون نزدیک مندو رسید سلطان احمد امر او سپاه را از  
 مویله طلبیده جمع نمود و مستعد جنگ گردید و سلطان هوشنگ از دور و از راه تارا پور قلعه در آمده متوجه جنگ شد  
 سلطان احمد چون دید که فتح قلعه متعسر بلکه مستعذر است از بالای قلعه برخاست و متوجه تاخت و تاراج ولایت  
 گشت و از اجین گذشته عازم سازنگپور شد سلطان هوشنگ برین اراده اطلاع یافته از راه دیگر خود را بحصار سازنگپور  
 رسانید و بسطغان احمد پیغام فرستاد که چون حق اسلام در میانست و خود میدانید که رختن خون مسلمانان بوجه  
 چهست در مال دارد و کیفیت که جماعت جماعه فوج کشته شوند لاق آنکه عمان غریمت بدار الملک خود موقوف  
 فرماید و متعاقب پیشکش نیز خواهد فرستاد سلطان احمد جهت صلح خاطر جمع نمود و در محافظت لشکر و خرم همت  
 تهاون و تکامل نمود و سلطان هوشنگ انتهای فرصت نموده در شب دوازدهم محرم الحرام سنه شصت  
 و عشرين و ثمانمائه شبخون آورد و در انشب مردم بسیار قتل رسیدند از انجمله نزدیک پایگاه سلطان احمد  
 رای سامت رای ولایت دنداه که الحال در السنه و اجوره کراهی میگویی دتا پانصد را چوت کشته شد  
 و سلطان احمد بایک انار برآمده در صحرا ایستاده و قریب تسخیر مردم بر وجه شدند و مقارن طلوع صبح  
 صادق که فی الحقیقت صبح اقبال بود سلطان بر فوج سلطان هوشنگ تاخت و معرکه قتال و جدال  
 چنان گرم شد که سازنگپور را دو هفت سلسله فیل جاگیر دست سلطان احمد افتاد و بتاریخ چهارم بیج الان  
 سنه مذکور سلطان احمد بفتح و فیروزی متوجه گجرات شد چون هوشنگ بدین وقوف یافت از غایت  
 غرور و لیری از حصار سازنگپور برآمده راه تعاقب پیود و سلطان احمد نیز برگشته ایستاد و میان هر دو لشکر  
 تاره حرب اشتعال یافت و در صدمه اول سلطان هوشنگ فوج غنیمت آورده و سلطان احمد چون حال  
 برین منوال مشاهده نمود بنفس خود بمیدان مبارزت در آمده چندان جدال نمود که با فوج و فیروزی بر سرده  
 اعلام او وزیدن گرفت و باز هوشنگ گرنجیه بحصار سازنگپور در آمده و سلطان احمد گجرات رفت فی انجمله سلطان  
 هوشنگ در شجاعت و شهامت ممتاز بود و اما فیروز جنگ نبود و در اکثر معارک بعد کوشش بسیار گرنجیه رفت

سپاه

مروانی خود را بفبار فراد الو چون خبر تحقق رسید که سلطان احمد بسیر حد کجرات در آمد هوشنگ از سارنگیو قلعه بلند و  
خلیج و همدین بهال بعد از چند روز شکست و سخت سیاه خود درست نموده متوجه لشکر قلعه کارون شده در اندک  
مدت با تصرف خود در آورد و همدین بهال متوجه لشکر گویا گردید و کوچ متواتر رفته اطراف را فرو گرفت بعد از آنکه یک ماه  
و چند روز گذشت سلطان محمد مبارکشاه بن حضرت خان از راه بیانه با داری گویا لشکر کشید چون تیغ سلطان هوشنگ  
رسید از پای قلعه برخاست تا آب هول پور استقبال نمود بعد از چند روز صلح منعقد شد و قرار یافت که هوشنگ  
بنیال لشکر گویا را از سر بیرون کند و هر دو یکدیگر تحت دستاوند و بدار الملک خود مراجعت نمودند و در سنه اثنی عشرین و ثمانمائه  
سخان با دوا و منبیهان با وی پیما خبر آوردند که سلطان احمد شاه بهمنی الی دکن با عساکر خود آمده قلعه که در محاصره نمود چون تیغ  
هوشنگ شاه رسید و جمیعت او بجهت در آمده لشکری بزرگ فراهم آورده متوجه امداد داری گویا گردید سلطان احمد بعد از  
برین مخیال تیغ که از سر بر آورده شود و بار خود گردید و هوشنگ با غویای سی که در سنه منزل او را تعاقب نموده سلطان از غوی  
جمیعت و غیرت برگشته جنگ کرد و در صدمه اول اگر چه بر سپاه احمد شکست واقع شده بود و سلطان احمد از کمینگاه بر آمده بقلب هوشنگ  
راخت و جمیعت او را بفرقه تبدیل گردانید و سلطان هوشنگ که تخته متوجه میزد و مخدره سلطان و سایر اهل محرم بیت سلطان احمد و سلطان  
المرقبه مروت مسلوک داشته سامان نموده بمند و فرستاد و پانصد سوار جمیعت بدرقه همراه نمود و این داستان در طبقه سلاطین  
و کن تفصیل مرقوم گشته و در سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه سلطان هوشنگ با تنگ لشکر ولایت کالی از مندر و متوجه گردید  
چون قریب کالی رسید خبر رسانیدند که سلطان ابراهیم شرقی با لشکری شمار از دار الملک جوئیور بقصد لشکر کالی آمده سلطان  
هوشنگ فرغ سلطان ابراهیم را بر تیغ کالی مقدم دانسته متوجه جنگ او گردید چون هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیدند  
و کله جنگ با هم روز و فوا کشید درین اثنا خبر داران سلطان ابراهیم خبر آوردند که مبارک شاه سلطان قلی آتمناض فرست  
نموده عازم جوئیور گشته سلطان ابراهیم عنان اختیار از دست داده بصورت جوئیور راهی شد و هوشنگ کالی از نزاع  
بدست آورده خطبه خواند و روز خید آنجا بود و در شسته احسان در رقه قادر خان که سابقا با کالی بود از اختیار باطله  
مراجعت کرد و در اثنای راه عراقین تمام اهل آن رسید که همروان از جانب کوه جایتی بولایت در آمده بعضی مواضع و قریه  
تاخته حوض بهیم راپناه خود ساختند و کیفیت حوض بهیم برین منج است که در زمان قیام بهیم مسافتی که میان کوهها واقع است  
از اینک تراشیده و بند بسته و عرض طول آن بمثل آب است که طرف دیگر می نمیکرد و در نقش پیدائیش بود و بعد از چند  
روز هم در اثنای راه عثمان خان شانه زاده سواری را نزدیک سپهر پورده عزنی خان شانه زاده که برادر بزرگ بود فرستاد و همچنان  
سواری استاده و شنام میداد و همچنان در شست و ناسرا می گفت و هر چند برده در آن و خوابه سرایان منع او می کردند  
مشتی شد آخر خوابه سرایان سنگ زده از حوالی سر پورده را بلند و عثمان خان شانه زاده بجایت نفس خود آمده  
خوابه سرایان را چوب زود و بوقیاحت حمل خود اطلاع یافته از ابرو و مفارقت اختیار کرد و امرانی غایت بود

در وع فریفته در مقام عذر شد ند چون نمغنی لسلطان هوشنگ رسید آتش غضب کانون سینه شعله  
یافت و بلك مغیث خا بنجان طریقه مشورت مسلوک داشت ملک مغیث گفت که چون این قسم حرکات از  
شاهزاده مکرر بوقوع آمده و اقربان بعقب یافته این مرتبه غماض عین فرمایند شاهزاده طوق شود سلطان هوشنگ  
بنغافل گذرانید تا شاهزاده عثمان خان آمده بارود ملحق گردید و چون سلطان هوشنگ ظلال رافت بر سگان  
قصبه اجین گسترده و در مجلس با رعام ترتیب داده عثمان شاهزاده را با دو برادر که فتح خان هیست خان پاشا  
حاضر ساخته مقام سیاست داشت و تا دیب زبانی فرمود هر سه را بهوکل سپرد و بعد از چند روز ملک مغیث را  
فرمود تا هر سه را در کشیده همراه خود بقلعه مند و برده محافظت نمایند و خود بتادیب و گوشمال ستمردان جاتیه متوجه  
گشت و بکوی متواتر رفته بند حوض بهیم اشکست و از آنجا بر جراح ستمحال طی مسافت نموده و ملازم روزگار  
ستمردان بر آورد و در آنچه کوه پای جاتیه پیاده گردید و در جنگل غنقی شد عیال و مال و منال او تمام بدست آورده  
و قصبه و شهر بغارت رفت و چندان بندی گرفتند که در شمار نیاید و از آنمحدود و منظر و منصور مراجعت نموده بقلعه  
هوشنگ آبا و رفته موسم برسات را آنجا گذرانید روزی بقصد شکار برآمده بود و در اثناء سیر لعل بدخشان از  
تاج جدا شده افتاد و روز سوم پیاده آورده گذرانید یا قصد تکمیل زرافعام داد و باین تقریب حکایتی نقل کرد  
که روزی لعل از تاج سلطان فیروز شاه جدا شده افتاد پیاده آورده گذرانید سلطان فیروز شاه یا قصد تکمیل  
با و مرخصت نموده گفت علامت غروب آفتاب و ولقت و بعد از چند روز از دار فانی رحلت جنبتیا  
کرده من نیز میدانم که مشور عمر من بچیده شد نفس چند بیش نمانده حضار مجلس بان بدعا کشوده معروضت  
که در آنروز که سلطان فیروز شاه این سخن گفته بود عمرش بنود سال سینه بود و هنوز حضرت سلطان در غنقون  
جوانی و کامرانی ست هوشنگ گفت انفاس عمر قابل از بود و نقصان نیست و پس از چند روز در هوشنگ  
مرض سلسله البول بر ذات سلطان طاری گردید سلطان هوشنگ چون آثار اسعال و علامات ارتحال از  
خود مشاهده نموده از هوشنگ آبا و متوجه مند گشت روزی در راه مجلس با رعام ترتیب داده حضور امر از حرم  
و سران سپاه انگشتری مملکت را بخلف صدق خود غریبنجان داده او را لبیند گردانید و دست او گرفت  
بمحمود خان سپرد محمود خان لوازم ادب بجا آورده معروضت داشت که تا ما را از مرقی باز زندگانی نباشد و روز چهارم  
و جان بسیار خود را معاف نخواهم داشت و امر را عموماً وصیت فرمود که ساحت مملکت را بعناد و نفاق و مخالفت  
مکدر نسازند و چون بفرست در یافته بود که محمود خان اراده آن دارد که امر سلطنت با و منتقل شود و گوش او را  
بصالح و مواظبان ببار گردانید حقوق ترتیب پاداش داده فرمود که سلطان احمد گجراتی با و شاه باشوکت  
صاحب شمشیر است و همه وقت اراده بشهر مالوه وار و منتظر فرصت و وقتت اگر در سر انجام مهات مملکت

بجای

و پرواخت احوال سپاه و رعیت تساهل و تکاسل واقع شود و در مراعات جانب شاهزاده تهاون رود  
 البته غم قنبر این ولایت مصمم ساز و جمعیت شما بسدل بتفرقه کرده و در منزل دیگر شاهزاده غزنی خان ملک محمود و  
 را که عمده الملک خطاب داشت بخدمت محمود خان فرستاده پیغام کرد که اگر خدمت وزارت خواهی عقدت را  
 بسوگند مودک سازد تا باعث اطمینان خاطر گردد محمود خان نغمس شاهزاده را قبول نمود و پیمان بدین ایمان استقام  
 داد و بعضی امر که خواهان شاهزاده عثمان بودند بوسیله خواجه نصر آمد و بربعضی رسانیدند که چون شاهزاده عثمان  
 نیز جوان شایسته و فرزند خلف است اگر او را از قید خلاص کرده حصه از بلاد بالوه بجاگیرد و مقرر سازد مناسب  
 و لائق مینماید سلطان هوشنگ فرمود این امر بخاطر من نیز خطور نموده بود فاما اگر عثمان خان را بگذارم امر مملکت  
 مختل شده فتنه و فساد در مملکت متولد گردد و چون غزنی خان شنید که بعضی امر اسعی در تخلص عثمان خان  
 نموده بودند باز ملک محمود عمده الملک را بخدمت محمود خان فرستاده پیغام نمود که در حضور یکدیگر مصلحت  
 عهد را بقسم استقام دهند محمود خان در راه بر سرای شاهزاده پیوست و باز قسم یاد کرد تا ممتی از حیات باقی  
 باشد جانب شاهزاده را از دست ندهد امری چون برین امور وقت یافتند ملک عثمان جلال که از کبار امر  
 بود و سردار معتبر را با ملک مبارک فازی بخدمت محمود خان فرستاد اتفاقا ملک محمود عمده الملک در ملازمت  
 محمود خان حاضر بود که در آن ملک مبارک فازی و آن دو امیر رسانیدند محمود خان ملک محمود عمده الملک را  
 در خرگاه گذاشته خود بیرون آمده و بر در خرگاه نشست تا هر چه مذکور شود ملک محمود عمده الملک بشنود و چون  
 ملک مبارک فازی آبا و دیار خود را آمده و ملک عثمان جلال و شاهزاده عثمان خان رسانیده گفت ملک  
 عثمان معروض داشته که امر سلطنت وزارت بر روی کار آمده مثل شما وزیر بر سرند نشسته و لیکن عجب  
 نمود که با وجود عثمان خان بزور سخاوت و شجاعت و داد گسری و رعیت پروری مجلی است چرا تجویز فرموده اند که  
 غزنی خان و یعهد با شد و مع ذلک عثمان خان نسبت و اما وی بخدمت ملک وارد او فرزند ایشان میشوند  
 اگر ضعف بر سلطان مستولی نمیشود تقوی فتور راه نمیافت هرگز برین امر اقدام ننمیکرد و جمیع خوانین و امرای  
 مینمایند که توجیه شامل حال عثمان خان نموده دست تربیت از سر او باز نگیرد که اگر هم سلطنت عثمان خان جوع  
 شود باز مملکت را رونقی و رواجی پیدا آید محمود خان جواب داد که بند را با بندگی است خواب ملک و خداوند  
 او داد و در بدت هرگز گرفتار نشسته ام بلکه مبارک فازی چون من بشد ملک محمود بخدمت غزنی خان  
 رفته چون ماجرای تقریر نمود شاهزاده خاطر از جانب محمود خان بیخ نموده خوشحال گشت و بعد از آنکه امر از  
 حیات سلطان هوشنگ مایوس شدند ظفر منجم که پیشوای ملک عثمان جلال بود باراده آنکه نگاهبان شاهزاده  
 عثمان خان را با خود موافق ساخته شاهزاده را بگریزانند از روی سلطان هوشنگ گریخت چون این خبر محمود خان

رسید و ساعت شاهزاده غرنجان را واقف ساخت تا در تدارک آن کوشد شاهزاده ملک برخوردار و  
 ملک حسن و شیخ ملک بجهت گرفتن نظر منجبتین بنود ملک برخوردار و ملک حسین و شیخ ملک با سپاس تازه  
 روز راسته ها نمودند فرمودند تا از صیقل سلطانی بچاه اسپ بدیند میرا خور چون هوا خواه عثمان خان شاهزاده  
 در جواب گفت تا سلطان زنده است بغیر از امرای ایشان یک اسپ نخواهم داد و رفته یکی از خواجگانی است  
 این سخن اباغت اعراض غضب ساکن تصور نموده میرا خور تعلیم نمود که قریب تکیه گاه سلطانی آمده این سخن را  
 با از بلند بگویی تا بگویند سلطان برسد و بخاطرش تصور نماید که هنوز من زنده ام و غرنجان دست تصرف مال  
 من در از کرده چون میرا خور این سخن را با آب و تاب گفت سلطان در حال بهوشی اندک شعوری بهم رسانید گفت کس  
 من کجاست و امر طلبیده امر الواسطه آنکه مبادا سلطنت نموده باشد غرنجان باین مدد و مراد بدست آورده صنایع  
 ساز و بخدمت سلطان رفتند که محمود خان و اینچیز غرنجان رسید رسمی و خوبی بر باطنش استیلا یافت بکارون  
 سه منزل از لشکر بود که رخصت رفت و ملک محمود عمده الملک را بخدمت محمود خان فرستاد و پیغام داد که جمله امرای  
 سلطنت عثمانخان اتفاق نموده اند من بغیر شما هواجوی ندارم و جهت آنکه سلطان ترکش طلبیده بود و ملاطفت  
 نمودم که مبادا بعد از وصول من و مراد نیز مقید ساخته بباروران همراه سازد محمود خان جواب فرستاد که هرگز از شما  
 امری خلاف مرضی سلطان صادر نشد و قنینه دما یزدن اسپانزاسن در محل صالح بعرض خواهم رسانید باز غرنجان  
 ملک محمود عمده الملک فرستاد که اگر چه خدمت وزارت پناهی دست مرا گرفته اند اما چون میدانم خواجگه سرایان  
 بعضی حرفهای ناملایم بسطان محمود رسانیده اند خوبی بر من بستولی گشته محمود خان جواب داد که هیچ قصه نیست  
 زود بار و متوجه شوید که وقت تنگ شده آفتاب بغروب مائل گشته و خطی در حضور ملک محمود عمده الملک نوشته  
 بخدمت ملک معیت فرستاد مضمون آنکه حضرت سلطان غرنجان را ولیعهد و قائم مقام خود فرموده اند بیارے  
 ایشان را زبون دارد و مقربان امید حیات قطع کرده اند باید که در محافظت شاهزاده عثمان خان اهتمام مرعی  
 دارند چون ملک محمود بخدمت غرنجان رفته پیغام گذراینده مضمون خط نقل کرده غرنجان مسرور خاطر گردیده  
 بار و آمد ملک آنجا عارض ممالک و خواجگه سرایان که هوا خواه عثمانخان بودند چون دیدند که از سلطان رسیده  
 بیش نمائنده کنکاش کردند که علی الصباح بی آنکه با مراد محمود خان اطلاع دهند سلطان را در پالکی نهاده بسرعت  
 نام متوجه مند و شوند شاهزاده عثمانخان را از بند بر آورده بسطنت بردارند محمود خان بر کنکاش ایشان اطلاع  
 حاصل کرده از حلت بهوشنگ خبردار شدند و همانجا پالکی را فرمود که فرود آورند و بفرموده غرنجان و محمود خان  
 ارگاه سلطانی نصب کرده تجیز و تکفین مشغول شدند و امرای یکدیگر گشته رفته قرار گرفتند و بعد از تجیز محمود خان  
 بیرون آمده با از بلند گفت که سلطان بهوشنگ شاه با مرتقوفات یافت و غرنجان را ولیعهد و قائم مقام خود

بچاه

ساخته هر که با ما موافق است بیعت نمایند و هر که مخالفست از لشکر جدا شود و در فکر خود باشد محمود خان دست  
غزنجان را بوسه داد و بیعت نموده بسیار گرسیت انگاه امرای یکیک پای غزنجان را می بوسیدند و با  
مای میگردیدند چون سلطان غزنجان بیعت امرای بزرگان وقت استحکام پذیرفت لغزش سلطان هوشنگ  
بر داشته متوجه درسه شدند و روز نهم ذیحجه بخاک سپردند کجا بنید شاهان جماعت در نزد هوشنگ بنام  
فردون و خیزه و جام کوبه کجارت شاپور و بهرام کوبه همه خاک دارند بالین و خشت و خاک آنکه خبر نمونک  
نگشت به در قصر سلطان هوشنگ مجلس عالی منعقد شد و ملک معیت خان جهان و سایر امرای بیعت نمودند و از  
تاریخ تقدیم رسانیدند مدت سلطنت هوشنگ سی سال بود و تاریخ وفاتش از آه شاه هوشنگ مانند مفهوم  
مستفا میشود و ذکر محمد شاه بن هوشنگ شاه غوری چون هوشنگ شاه اجابت و اعی حق نمود باز در  
ذیحجه سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه بسعی ملک معیت و اهتمام محمود خان امر اطوعا و کربا بغزنجان که مختار  
هوشنگ بود بیعت مجدد نمودند و هر یک از امرای مملکت ساخته خطاب سر فرزند و مروده اکابر و معارف و ولایت  
مالوه بالغام و وظیفه خوشدل گشتند و مندر اشادی آباد نام نهاده خطبه و سکه بنام غزنجان کرده سلطان  
محمد شاه مخاطب ساختند هر کس در هر جا که بود وظیفه داشت مقرر و مسلم داشتند فی الجمله اگر چه امرای سلطنت او  
راضی نبودند اما بحسن کار دانی و اهتمام ملک معیت و محمود خان رواج و رونق تازه بر روی کار آورده و همه وظایف  
خواهان او شدند و محبت او بر مملکت قلوب استیلا یافت و ملک معیت را مندر عالی خان جهان خطاب  
داده زمام وزارت بدستور سابق میداقت دارا و سپردند و چون بعد از چند روز قصد برادران نمود و خونهای نای حق  
برنجیت و نظام خان برادر زاده و داماد خود را با سه فرزندان میل کشید و در کما مردم از او متنفر گشت و در دله  
بجای محبت عداوت قرار گرفت لاجرم خون برادران منطوم بر او مبارک نهاد و در اندک مدت سلطنت  
از خاندان او رفت و در مملکت آشوب و فتنه خواب شده بیدار گشت و در باب فتنه و فساد علم طغیان بر  
افراخته غبار فتنه و فساد بر بختند چو بد کردی بسا و ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات  
از انجمله راجه پوتان ولایت باروتی پای از دایره اطاعت بیرون نهاده پاره ولایت نداشتند چون این خبر  
بسلطان محمد شاه رسید خان جهان را تاریخ یازدهم ربیع الاول در سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه بتاویب انجمن  
تأمر و فرموده و وزیر خلیل خلعت خاصه مرحمت نموده راهی ساخت و سر انجام سپاه و ولایت را بر طاق  
سنان نهاده بدوام شرب عادت گرفت و همواره صبح را بیوق و عیوق را بصبح متصل و پیوسته  
میداشت تا آنکه روزی جمعی از کهنه بدو تان بوسیدگی از حرما پیغام فرستادند که در دماغ محمود خان  
زایغ حرم بیضه عجب نهاده و او در فکر آنست که سلطان از میان برواشته خود بر سر سلطنت نشیند

سلطان محمد باختر دم اتفاق کرو کہ پیش از آنکہ محمود خان این خیال فاسد را از قوه فعل اورا اورا میسر  
میاید برداشت چون اینچیز بچو خان رسید گفت الحمد للہ کہ نقض عہد از جانب ما نشد و در فکر کار خود  
شدہ ہمسہ وقت با جمعیت و استعداد میوہ از روی حرم و احتیاط بخدمت سلطان محمد آمد و شد بینمود چون  
سلطان محمد بطریقہ ہوشیاری از محمد خان ملاحظہ میکرده سبب زیادتی خوف و ہراس او میگشت تا روزی  
دست محمد خانرا گرفتہ درون حرم بردوزن خود را کہ ہمیشہ محمود خان میشد حاضر ساختہ گفت کہ توقع من نیست  
کہ مضرتی بجان من زسانی و امور سلطنت بی متنازع و مخالفت بعلق بتو دارو محمود خان گفت مگر عہد گویند  
از خاطر سلطان رفت کہ این قسم سخنان بر زبان میرانید اگر بنا قعی بغرض فاسد خود سخنی بعرض سایند در آخر  
جمل و شرمسار خواهد شد اگر از جانب من دفعہ در خاطر سلطان باشد من الحال تنہا ایم و مانعی نیست  
سہ گریل و فاداری اینک دل و جان و در میل جواداری اینک سر و پشت و سلطان محمد عذر سے  
خواستہ ظہن ملائمت و چاپلوسی نمودند اما چون و اہمہ بر سلطان غالب بود ہر لحظہ ادائیگی کہ مشعرنا اعتماد سے  
باشد از و صادر می گشت محمود خان در حصول مطلب بد و جہد بلیغ نمودن گرفت ساقی سلطان محمد را بر  
بسیار فریفتہ اورا در شراب بزہر بلاک ساخت و زمان حال سلطان محمد مظلوم مسموم بدین مقال مترجم گردید  
زمانہ بیوفا باز این صداد و خم طاق فلک انداخت سہ دی چہت گفتم بر ارم بجام و درینجا کہ برگرفت  
راہ نفس و درینجا کہ بر خوان الوان عمر و دی چہت خوردیم و گفتند بس چہ چون امر این امر اطلاع  
یافتند خواجہ نصر اللہ و ہرسانی و ملک شیر الملک لطیف ذکر یا و بعضی سرداران اتفاق نمودہ شاہزادہ  
مسعود خان را کہ در سن سیزدہ سالگی بود از حرم بیرون آورده بسلطنت برداشتند و قرار دادند کہ  
بہرحیلہ کہ توانند محمود خان را از میان بردارند و ملک بایزید شیخا را پیش محمود خان فرستادند کہ سلطان  
محمد شاہ شما را بمرحمت طلبیدہ و میخواہد کہ رسوے بکجرات فرستد محمود خان چون برفوت سلطان  
انگاہ بود جواب داد کہ من خود را از شغل وزارت گذرانیدہ ام و میخواہم کہ بقیۃ العمر جا رو بکش خزر  
ہوشنگ شاہ ماشم و با وجود این ارادہ چون مغز استخوان او از دولت ہوشنگ شاہ  
پرورش یافته بود گفت اگر جمیع امر بمنزل من بسایند جمیع شقوق کنکالیش در میان ہنوادہ بدو بخ  
قرار گیرد رفتہ معروفند لائق و مناسبت مینماید ملک بایزید شیخا با مرا خبر آورد کہ محمود خان ہنوز برفوت سلطان  
محمد مطلع نیست اگر با اتفاق بمنزل او بردند و ہمراہ شہاب و تلخانہ خواهد آمد انگاہ کار سازی او بایزید نمود امر اینچیز  
شیخا پیش محمود خان رفتہ و او مردم خود را در ہناتخانہ مستعد داشتہ بود چون امر او درآمدند پرسید کہ سلطان ہنوز  
شدہ است یا ہنوز نیست افتادہ است امر او دانستند کہ چہ میگوید بعد از ساعتی مردم او از ہناتخانہ ہنوز نماندند

۱۰۰

و همه را مقدم مردم ساخته بود کلان سپردند چون از صد تا اینجمله کاخ سماخ بقیه امر که پیش مسعود خان بودند منتقلی کردید پس  
 خور را جمع نمودند چشم سلطان را مستعد ساخته چنانچه از قبر سلطان هوشنگ آورده بر سر مسعود برافراختند محمود خان بعد از  
 شنیدن این خبر سوار شده متوجه دولتخانه گردید تا هر دو شاهزاده را بدست آورده کار سازی ایشان نماید چون توجیه  
 دولتخانه رسید طرفین دست به تیر و تبر کردند و تا شب معرکه جدال و قتال گرم بود چون خسرو انجم در پس پرده  
 طلانی مخفی گشت عمر خان شاهزاده از قلع و قمر و آمده راه فرار پیش گرفت مسعود خان بشیخ جایلدا که از بزرگان  
 وقت بود پناه برد و باقی امر اگر بخواهد خود را بگوشه عافیت کشیدند محمود خان تا صبح مسلح و مستعد در پیش دولتخانه  
 ایستاده بود چون سپیده صبح از لجه تاریکی شب ظاهر شد محمود خان خبر آوردند که دولت خانه خالیست و  
 مخالفان هر کدام بگوشه خزیند محمود خان بد دولتخانه در آمده سعی بطلب پدر خود خانجهان فرستاد خان جوان  
 بیخارج استعجال رسید و محمود خان امر او ملوک را حاضر ساخته بخانجهان پیغام فرستاد که چون خانجهان از جهان  
 چاره نیست اگر تحت سلطنت از وجود پادشاهی خالی ماند در جهان از حامله زمان نعمتها متولد شود که تدارک آن  
 دشوار بود و مملکت مالوه و سعی پذیرفته مفسدان و ستمران هنوز از خواب بیدار نشده اند و اینجمله سلاطین اطراف  
 رسیده و الا از هر طرف متوجه این مملکت می شدند خانجهان جواب فرستاد که متقلدان منصب عالی که تو هم  
 بنویست تا کسی بجلوه همت و کمال شجاعت و انصاف و عقل موصوف نباشد رسالت سلطنت رواج و  
 رونق نمی یابد اگر همه که جمیع صفات که در سلاطین میباید آن فرزندان دارد میباید که بر بساط سلطنت قدم  
 نهاده بر سر فرمانروائی جلوس فرمایند چون فرستاده اینجمله آورده جمیع امر او اکابر حین این را می تصدیق این  
 قول نموده بخان احترام شان را فرمودند که ساعتی سعید برای جلوس اختیار نمایند و کل امر او بزرگان ممالک  
 و اکابر شهر دست او بوسیده مبارکبادی سلطنت کردند ایام سلطنت سلطان محمد کیسال و چند ماه بود بیت  
 علی گردید و دیگر ایسی که جهان را نماندنی که خدای و کر سلطان محمود علی نقل اخبار سلاطین روایت  
 کرده اند که روز و شب نه بست و نهم ماه شوال سنه شصت و نهمین و ثمانمائه سلطان محمود علی بر او رنگ سلطنت و  
 سر خلافت ولایت مالوه جلوس فرمود سن او در آنوقت بسی و چهار سال رسیده بود و در کل بلاد مالوه خطبه  
 و سکه بنام او شد جمیع امارات العنایت و لوازش خوشدل ساخت در علوفه و مرتبه بر یک افزود جمعی را  
 انتخاب نموده خطابها داد از انجمله بشیر الملک و الطام الملک خطاب داد و زمان وزارت بیدار اقتدار او سپرد  
 و ملک بر خور دار اتلج خان لقب نهاده عمده عارض ممالک با و سپرد خانجهان را بخطاب عظم همایون  
 داشت چتر و سرکش سفید که خلاصه سلاطین میبود عطا فرمود چنین دارد او که نقیبان و بسا دلان عظم همایون  
 چوب طلا و نقره بدست گیرند و سرگناه که سوار شوند و فرود آیند با و از بلند اسم عبدالرحمن الرحیم گویند که در آن زمان



خلاصه سلاطین بود چون سلطنت برقرار گرفت بهت برتریت فضل او ملکا شسته در هر جا ارباب گمان میکرد  
می شنید زرامی فرستاد و طلب میداشت و در ولایت خود چند جا مدرسه ساخته علماء را با طلبه وظیفه مقرر فرمود  
تا با فائده و استفاده مشغول گردیدند با بجز بلا و مالوه در ایام دولت او محمود شیراز و سمرقند شد چون امور سلطنت  
انتظام و مهات ملکت الیام پذیرفت ملک قطب الدین رستانی و ملک نصیر الدین دبیر جمعی دیگر امیر  
هوشنگ شاهی از روی حسد با تفاق ملک یوسف قوم اراده غدیری نمودند و بحیث امضای این نیت  
نزد بان نهادند بر بام مسجد که متصل دولتخانه محمود شاه بود برآمدند و از آنجا بصبحن سهرای فرود آمده مترود بودند که  
کنند درین اثنا محمود شاه حاضر شد و از کمال شجاعت ترکش بر میان بسته از خانه بیرون آمد و در خانه گمان در  
آمده چندی را زخمی کرد و مقارن آن حال نظام الملک و ملک محمود و خضر جمعی سلاح داران از پیش مسلح خود رسانیدند  
و جماعت از همان راه که آمده بودند گریخته بدرفتند و یکی از انجماعت چون زخم تیر داشت نتوانست از نزد بان فرود  
آید و خود را از بام مسجد بزین انداخت پای او شکست و او را گرفته آوردند و او نام هر که درین غدردا خل بود بقلم  
داد علی الصبوح همه را حاضر ساخته بسیارست رسانیدند و شاهزاده احمد خان هوشنگ شاه و ملک یوسف  
قوام الملک ایجا و ملک نصیر الدین دبیر اگر چه در فتنه انگیزی دخلی تمام داشتند اما اعظم بایون مستشار تقصیرات  
ایشان نموده برای شاهزاده قلعه اسلام آباد گرفت و ملک یوسف قوام را خطاب قوام خانی داده و اقطاع  
بسلطه ملک ایجا را اقطاع هوشنگ آباد و ملک نصیر الدین را نصرت خان و اقطاع چندیری نیابت نموده خصیت  
جاگیر گرفت شاهزاده احمد خان چون با سلام آباد رسید غبار فتنه و فساد بر انگیخت روز بروز جمعیت او روز بروز  
نهاده تاجخان که بدفع او نامر شده بود هر چند در پای قلعه اسلام آباد نشست ثمره بران مترتب نشد و احمد خان  
بزور فوجی از درون قلعه فرستاده پای را با تنگ گرم میداشت تاجخان عرض فرستاده التماس کو ملک  
منود و مقارن این احوال منیان سلطان محمود خیر رسانیدند که ملک ایجا را منقطع هوشنگ آباد و نصیر خان منقطع  
چندیری لوای مخالفت و علم طغیان برافراختند سلطان محمود عظم بایون خا بنهار تا ادیب کرده با غنی و سرانجام  
همام ملکی خصیت فرمود و او چون بدو کردی اسلام آباد فرود آمد تاج خان و سرداران دیگر ملاقات شتافته  
حقیقت معروض داشتند روز دوم کوچ نموده اطراف قلعه اسلام آباد فرود گرفته سر طلیا قسمت نمودند روز دیگر جمعی  
از فضلا و مشایخ را نزد احمد خان فرستاد تا گوشه های او را بدینصاح و جواهر مواعظ پر ساخته از وقامت ما قیبت  
تقصن عمد و پیمان تحریر نماید علماء و مشایخ هر چند آیات ترغیب و ترهیب با خوانند دل سنگ او نرم نشد و در برابر نصیحت  
جوابهای نادر بر برگفت و ناصحان مشفق را خصیت نموده از قلم بیرون کرده قوام خان مذکور اقدام بر مخالفت نموده  
از محل خود پاره اسباب و سلمه با احمد خان فرستاد و بیان اطلاق را بهمد و پیمان استوار گردانید چون طول محام

۱۰۰